

پایان دادن به تروریسم کار ماست

گفتگو با انترناسیونال هفتگی

درباره حملات تروریستی علیه آمریکا

دنیا پس از ۱۱ سپتامبر

بخش اول: جنگ تروریستها

دو قطب ارتجاعی

بخش دوم: "جهان متمدن" کجاست؟

بربریت محتوم نیست

بخش سوم: افول اسلام سیاسی

بخش چهارم: پس از افغانستان

افغانستان: جنگ یا تروریسم هوایی؟

منصور حکمت

ضمیمه ۶۶۴
مصلحتی کمونیست

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

Worker-communist Party of Iran -
Hekmatist

۲۰ شهریور ۱۴۰۱ - ۱۱ سپتامبر ۲۰۲۲

در سالروز ۱۱ سپتامبر

۲۱ سال بعد از واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ که بهانه تهاجم هوایی آمریکا به افغانستان و سرنگونی طالبان شد، قریب سه سال مذاکره آمریکا و طالبان و بالاخره تحویل افغانستان به طالبان، جهان هنوز دستخوش تروریسم و میلیتاریسم و بربریت مدرن است. سیاست "جنگ طولانی علیه تروریسم" بوش قرار بود رهبری آمریکا در "نظم نوین جهانی" را تثبیت کند. همانطور که ساختن جریانات اسلامی و تسلیح و تدارک آنها، در خدمت اهداف و سیاست آمریکا در دوره جنگ سرد بود. هیئت حاکمه آمریکا در تامین اهدافش ناکام ماند. دامنه عمل تروریسم اسلامی به کشورهای اسلام زده محدود نماند و از بالی و پاریس تا لندن و کشورهای بظاهر تا دیروز "باتبات" و هر گوشه جهان گسترش یافت. نه فقط القاعده و طالبان با تروریسم هوایی آمریکا و مؤتلفینش از صحنه سیاسی حذف نشدند بلکه مردم بخت برگشته خاورمیانه و شمال آفریقا با صدها نیروی آدمکش جهادی و در سالهای قبل با داعش روبرو شدند.

۲۱ سال بعد از واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، سیاست میلیتاریستی و جنگ تروریستی و نیابتی به یک قاعده سیاست بورژوازی جهانی تبدیل شده و فی الحال نتایج خود را با تراژدی آوارگی میلیونی انسانهای بی دفاع و نابودی سوریه و عراق و افغانستان و لیبی و یمن و سودان ببار آورده است. در سالروز ۱۱ سپتامبر، توجه خوانندگان کمونیست را به گفتگو با منصور حکمت و چهار رساله با عنوان "دنیا بعد از ۱۱ سپتامبر" جلب میکنیم.
سردبیر.

آزادی، برابری، حکومت کارگری!



پایان دادن به تروریسم کار ماست

گفتگو با انترناسیونال هفتگی

درباره حملات تروریستی علیه آمریکا

هفتگی: در اثر حملات تروریستی و انتحاری به آسمانخراشهای مرکز تجارت جهانی در نیویورک و ساختمان پنتاگون در واشنگتن هزاران نفر از مردم آمریکا جانشان را از دست دادند. موضع حزب کمونیست کارگری ایران در قبال این واقعه چیست؟

منصور حکمت: حزب کمونیست کارگری فوراً اطلاعیه‌ای در این باره صادر کرد. ما این اقدام را بعنوان یک جنایت عظیم علیه بشریت، یک نسل کشی تمام عیار محکوم میکنیم. دل ما با مردم به خون کشیده شده آمریکاست و عمیقاً در اندوه آنها شریکیم. سازمانها و دولت‌های مرتجع تروریسم را به گوشه ثابت زندگی در عصر ما تبدیل کرده‌اند. ما معتقدیم میشود و باید به نیروی مردم به تروریسم، اعم از دولتی و غیر دولتی خاتمه داد. برای ما روشن است که این واقعه، علاوه بر ابعاد باورنکردنی جنایتی که مستقیماً صورت گرفته است، تازه مقدمه اوچگیری بیشتر مسابقه تروریستی در سطح جهان است. یک روز سیاه، پیش درآمد مصائب بیشتر. فراخوان ما به مردم اینست که به میدان بیایند و دنیا را خود بدست بگیرند. باید جهان را از دست بمب‌گذارها و ژنرال‌ها درآورد.

هفتگی: این اقدام تروریستی توسط کی انجام شده و چه هدفی را دنبال میکند؟

منصور حکمت: هنوز حقایق این ماجرا روشن نشده است. احتمالات گوناگونی میتواند وجود داشته باشد. در ماجرای اوکلاهما بسرعت معلوم شد که محافلی از راست افراطی در خود آمریکا مسبب آن فاجعه بودند. اما اینبار از قرآن چنین بر میآید که یک

جریان اسلامی پشت این جنایت بوده است. خصلت انتحاری عملیات، این واقعه را در سنت جریان اسلامی قرار میدهد. اینکه کدام سازمان اسلامی و یا چه ترکیبی از سازمانها و دولتها پشت این حمله بوده اند مبهم تر است. ابعاد عملیات، وجود ۴ تیم با چهار خلبان آموزش دیده برای پرواز هواپیماهای مسافربری که آماده خودکشی بوده‌اند، نشان از یک طرح دراز مدت ۴-۵ ساله دارد. اینکه سرنخی از چنین طرح بزرگ و دراز مدتی به سازمانهای جاسوسی غرب درز نکرده، حاکی از این است که منابع اطلاعاتی دولتهای غربی در درون این جریانات نفوذ زیادی نداشته‌اند، و اینهم به خارج از آمریکا و اروپا اشاره میکند. با اینحال با قطعیت نمیتوان درباره عاملان و علل این حمله اظهار نظر کرد. دولت آمریکا و رسانه‌ها اساساً روی گروه بن لادن متمرکز شده‌اند.

هفتگی: مقامات آمریکا صحبت از انتقام و تنبیه تروریستها و کشورهای طرفدار تروریسم میکنند. بن لادن مورد اتهام است و میگویند اگر طالبان وی را تحویل ندهد احتمالاً به افغانستان حمله میکنند. نظر شما در اینمورد چیست؟

منصور حکمت: بنظر من آمریکا و ناتو قطعاً به یک عملیات بزرگ خشونت آمیز دست میزنند. نه لزوماً و یا اساساً برای تنبیه عاملین این واقعه، که ممکن است اصولاً در تیررس

آمریکا نباشند، بلکه برای قدرتمایی در سطح جهانی و همینطور بدلیل فاکتورهای روحی و روانشناسانه داخلی در خود آمریکا. آمریکا میان یک راه سیاسی موثر برای مقابله با تروریسم ضد آمریکایی و یک راه نظامی بیخاصیت، حتماً دومی را انتخاب میکند. چون تبیین آمریکا از خودش و از ابرقدرتی خودش، بر قدرت نظامی آن بنا شده.

در مورد ابعاد عکس العمل آمریکا هنوز قطعیتی وجود ندارد. فکر نمیکنم خودشان بمب انداختن و موشک زدن از راه دور به شهرها و مناطقی از افغانستان را اقدامی کافی بدانند. اگر طالبان بن لادن را تحویل بدهد، شاید ابعاد نظامی عکس العمل آمریکا محدود بماند. اما در غیر اینصورت قاعدتاً نوعی اشغال نظامی و پیشروی زمینی در افغانستان یا حتی در عراق را در دستور میگذارند. این خیلی چیزها را عوض میکند. چهره سیاسی دنیا عوض میشود.

هفتگی: در عکس العمل‌های اولیه به این واقعه در خود آمریکا از ضعفهای امنیتی و اطلاعاتی صحبت شده است. بطور واقعی در خاک آمریکا به ساختمان وزارت دفاع و مهمترین مرکز مالی حمله شده و تعداد زیادی مردم قربانی شده‌اند. تاثیر این واقعه روی موقعیت آمریکا در جهان بعنوان ابر قدرت چیست، آمریکا برای

جلوگیری از افت موقعیت خود چه اقداماتی ممکن است انجام دهد؟

منصور حکمت: بنظر من اتفاقاً این تروریسم به نفع تثبیت چهره آمریکا بعنوان یک ابر قدرت کار میکند. ابر قدرتی آمریکا امری است که در برابر قطب‌های اقتصادی و سیاسی و نظامی دیگر در جهان سرمایه داری تعریف میشود و نه در برابر افغانستان یا عراق و یا جهاد اسلامی و حماس. ابر قدرتی آمریکا به معنی فعال مایشانی اش در جهان است و نه نفوذناپذیر بودن فرودگاهها و نسوز بودن ساختمان هایش. و فضای امروز جهان، پس از این واقعه، درست مانند دوران پس از اشغال کویت توسط عراق، فضای ابراز وفاداری مجدد قدرتهای دیگر غربی به آمریکا و تسلیم به تمایلات سیاسی و نظامی هیات حاکمه آمریکاست. این جنایت تروریستی به آمریکا یک چک سفید برای دخالتگری نظامی در هر جای دنیا و تاکید مجدد بر زعامت جهانی خودش میدهد. حال آنکه تا یکروز قبل، دولت آمریکا بخاطر طرفداری شور و لجاجت‌هاش از اسرائیل و شانه بالانداختنش در برابر قرارداد کیوتو (درباره حفظ محیط زیست) از طرف محافل بالا و رسانه‌ها در کشورهای غربی زیر فشار قرار گرفته بود. آمریکا از این واقعه بعنوان تخته پرش و بهانه و مقدمه‌ای برای یک قدرتمایی نظامی استفاده خواهد کرد. در

پایان دادن به تروریسم کار ماست

گفتگو با انترناسیونال هفتگی

درباره حملات تروریستی علیه آمریکا ...



تروریسم کار ماست. کار مایی که برای برابری حقوق و حرمت انسانها و به کرسی نشاندن ارزش آنها تلاش میکنیم. تروریسم دولتی را با بزرگ کشیدن دولتهای تروریست باید خاتمه داد. تروریسم غیر دولتی را باید با پایان دادن به مشقات و تبعیضات و استثمار و اختناق که انسانها را به استیصال سوق میدهد و قربانی جریانات و سازمانهای مرتجع ضد بشری میکند، از بین برد. با افشای مذهب، قوم پرستی، نژاد پرستی و هر ایدئولوژی منحطی که برای انسان احترام قائل نیست. پاسخ ما مبارزه برای ایجاد جوامع باز و آزاد و برابر است که در آن آدمیزاد و جان و حرمت و آسایشش ارزش داشته باشد. حزب کمونیست کارگری و احزابی نظیر ما، با هردو سوی این مسابقه تروریسم مقابله میکنند. با دولتهای مرتجع و با جنبشها و احزاب مرتجع. اما فعلا چهره جهان را آنها ترسیم میکنند. ما و احزابی نظیر ما، باید بشریت نوعدوست و آزادیخواه را علیه کل این اوضاع به میدان بکشیم. و تا چنین نشده، این بساط ادامه دارد.

میزند. برعکس، بنظر من مردم آمریکا، تا آنجا که از دور میشود فهمید، وقار و انسانیت تحسین برانگیزی در برابر چنین فاجعه تکان دهنده ای از خود بروز داده اند. بنظر من مردم آمریکا حتی یک عکس العمل نظامی بلا تبعیض از دولت آمریکا علیه مردم خاورمیانه را بسادگی نخواهند پذیرفت. این واقعه بزرگ تر از آن است که با کلیشه های رایج و پروپاگاندا بشود سراغش رفت. در نتیجه بنظر من جامعه غربی به این واقعه برخورد پیچیده تر و بالغ تری خواهد کرد. تکنولوژی ارتباطاتی امروز در جهل نگاهداشتن مردم و تعصب خوراندن به آنها را دشوار تر کرده است. همان تلویزیونی که فاجعه نیویورک را جلوی چشم جهان میگیرد، انهدام کابل را هم منعکس میکند. و کسی که بر فاجعه نیویورک اشک ریخته باشد، نخواهد توانست بسادگی برای تکرارش در کابل هورا بکشد.

هفتگی: در اطلاعیه حزب اشاره شده فاجعه نیویورک حلقه ای در تشدید یک مسابقه تروریستی است، مسابقه ای که اکثر دولتهای جهان از یک طرف و جنبش های ارتجاعی و بویژه اسلامی از طرف دیگر در آن شرکت دارند. چگونه به این مسابقه باید افسار زد و بنظر شما حزب کمونیست کارگری چه نقشی باید در مبارزه علیه تروریسم ایفا کند؟

منصور حکمت: پایان دادن به

موقعیت اسرائیل و اعراب ریشه های سخت تری در واقعیات محلی دارد. صلح در فلسطین بدون به چپ چرخیدن هردو جامعه در اسرائیل و در فلسطین مقدور نیست. سکولاریسم و عدالت طلبی در هر دوسوی این کشمکش باید بر قوم پرستی و مذهب چیره بشود، تا صلح ممکن بشود. مساله فلسطین راه حل نظامی ندارد. اعراب بر نمیدارد. در نتیجه نهایتا تا نگرش دو جامعه نسبت به هم و صف بندی سیاسی میان چپ و راست در درون هردو تغییر نکند، مساله بجای خودش میماند.

هفتگی: در تبلیغات تاکتونی مدیای غربی این حملات تروریستی را تقابل با دموکراسی تعریف کرده اند و بعضی از "کشورهای اسلامی" را بنوعی در این تقابل گذاشته اند، آیا این ممکن است به رشد راسیسم در غرب دامن بزند؟

منصور حکمت: در رسانه های غربی رجعت محدودی به تزه های "نبرد تمدنها"ی هانتینگتون را شاهد بوده ایم. اینکه این یک جدال "تمدنی" است، حمله ای است به "روش زندگی" غربی و به دموکراسی و غیره اینجا و آنجا شنیده میشود. اما حرکت بستر اصلی جامعه، و حتی خود سخنگویان دولت آمریکا، گواه این است که یخ این دیدگاه نمیگردد. من نگران عروج راسیسم در پی این ماجرا نیستم. راسیستها حتما مدتی فعال تر میشوند و تحریک میکنند، اما جامعه غربی پشیمان

کوتاه مدت همه قدرتهای غربی بله قربان خواهند گفت و خبردار خواهند ایستاد. در میان مدت اما، معادلات دیرپا تر اقتصادی و سیاسی مجددا نقطه تعادل را به ضرر آمریکا تغییر خواهند داد.



هفتگی: بلحاظ سیاسی آیا این واقعه موضوعاتی مانند صلح خاورمیانه و مساله فلسطین را تحت تاثیر قرار میدهد؟ چگونه؟

منصور حکمت: در کوتاه مدت قطعاً همه چیز تحت الشعاع این واقعه قرار میگیرد. طرفین کشمکش در فلسطین و اسرائیل اکنون هردو بهت زده و بیحرکت و نگرانند. عرفات بسرعت خود را به میکروفن میرساند و محکوم میکند تا مبدا گوشه ای از گناه را به پای او بنویسند. سران اسرائیل بشدت از این فرمولبندی که این واقعه امتداد مساله فلسطین و عکس العملی در برابر خشونت های اسرائیل است برآشفته میشوند و از خود سلب مسئولیت میکنند. اما تاثیرات این واقعه در میان مدت بستگی به عکس العمل اولیه آمریکا در برابر این واقعه دارد. اگر یک قدرتمندی خونین علیه سازمانهای اسلامی صورت بگیرد، آنوقت در پایان ماجرا، همانطور که در پایان حمله به عراق دیدیم، یک سیکل دیپلوماسی برای صلح دادن دو طرف بر متن این نقطه تعادل جدید نظامی آغاز میشود. اما مساله فلسطین و

انترناسیونال هفتگی شماره ۷۱
۲۳ شهریور ۱۳۸۰ - ۱۴ سپتامبر
۲۰۰۱

دنیا پس از ۱۱ سپتامبر

بخش اول: جنگ تروریستها

دو قطب ارتجاعی

منصور حکمت



پروپاگاندا جنگی:

به موازات این صیفندی نظامی، صیفندی ایدئولوژیکی و تبلیغاتی دو اردوگاه را شاهدیم. شکافتن و در هم کوبیدن این دیوار تبلیغاتی و بیرون کشیدن حقیقت از پس موج عظیم ریاکاری و دروغ که جهان را در کام خود فرو خواهد برد شرط اول سازماندهی یک صف مستقل، از بشریت آزادیخواه، در برابر جنگ جهانی تروریستهاست. پرچم

افراطیون در دو اردوگاه از دور پیدا و قابل تشخیص است. ندیای پیچیده امروز دیگر اقبال چندانی به این افکار نخراشیده نشان نمیدهد. پرچم چرخانی و جینگوئیسم آمریکایی و غربی، راسیسم، چرندیات "نبرد تمدنها" و نظایر اینها تنها در حاشیه ای در جامعه غربی نفوذ پیدا میکند. سران آمریکا و دولتها و مدیای غربی خود واقفند که این افکار و مواضع خام و بدوی نمیتواند چهارچوب ایدئولوژیک و تبلیغاتی جدالی را بسازد که به آن پای گذاشته اند. در قطب مقابل نیز ایده جهاد اسلامی، خون ریختن بلاتبعیض چه در راه خدا و مکتب، چه برای "آزادی قدس" و رهایی سرزمین اسلام از چنگال صهیونیسم و امپریالیسم خونخوار جهانی، عمدتا فقط در صفوف خود افراطیون و فعالین اسلام سیاسی برد دارد و توده مردم در جامعه امروزی در پهنه خاورمیانه را بسیج نمیکند. جدال تبلیغاتی و نبرد ایدئولوژیکی ناظر به کشمکش نظامی خونینی که در راه است نمیتواند بر این تبیین های آشکارا افراطی، سکتاریستی و خام متکی شود. آنچه نهایتا میتواند توده های

وسیع مردم در غرب و در خاورمیانه را به کام این جنگ بکشد و در کنار طرفین این مخاصمه ارتجاعی قرار بدهد، این افکار بدوی نیست، بلکه تبیینها و توجیهات به مراتب

قدرتی امپریالیستی، عیان و غیر قابل انکار جلوی چشم جهانیان است.

در قطب مقابل، تروریسم اسلامی و جنبش ارتجاعی و کثیف اسلام سیاسی قرار گرفته است. اینها که زمانی خود دست پرورده و مخلوق آمریکا و غرب در جنگ سرد و ابزار سازماندهی ارتجاع بومی علیه چپ در جوامع خاورمیانه بوده اند، اکنون به یک قطب فعال تروریسم بین المللی و یک پای جنگ قدرت بورژوازی در خاورمیانه بدل شده اند. تاریخ ضد انسانی اسلام سیاسی، از ایران و افغانستان و پاکستان، تا الجزایر و فلسطین لیست طولی از نسل کشی ها و جنایات تکان دهنده را در بر میگیرد. از کشتارهای دولتی و شبه دولتی در ایران و افغانستان، تا جنایات روزمره گروههای ترور اسلامی در اسرائیل و الجزایر و قلب اروپا و آمریکا، از سرکوب خونین مخالفان فکری و سیاسی، تا حاکم کردن قوانین ارتجاعی و ضد بشری اسلامی بر مردم و بویژه بر زنان، از سر بریدن ها و دست بریدنهای شرعی، تا بمبگذاری و قتل عام در اتوبوسها و کافه ها و دیسکوتک ها، اقلام کارنامه این مرتجعین است.

اکنون، قرار است این جدال صدها هزار و چه بسا میلیونها نفر دیگر را، فردا در افغانستان و پس فردا در هر گوشه دیگر جهان، قربانی بگیرد. باید جلوی این ایستاد.

جنایت تروریستی هولناک ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ علیه بشریت و کشتار هزاران نفر از مردم بی دفاع در آمریکا، جهان را در آستانه یکی از تاریک ترین و خونبار ترین دوره های تاریخ معاصر قرار داده است. آنچه هیات حاکمه آمریکا به آن جنگ جهانی علیه تروریسم اطلاق میکند، در حقیقت ورود دنیا به فاز جدید و ویرانسازی در جنگ جهانی تروریستهاست

در دو سوی این کشمکش ضد بشری، دو ارودی اصلی تروریسم بین المللی قرار گرفته اند که مهر خونین خود را به زندگی دو نسل از مردم جهان ما کوبیده اند. در یک قطب، عظیم ترین ماشین تروریسم دولتی و ارباب و باج خوری بین المللی ایستاده است. متشکل از هیات حاکمه و دولت آمریکا، تنها نیرویی که سلاح اتمی علیه انسان بکار برده و صدها هزار مردم بیخبر و بیگناه هیروشیما و ناگازاکی را در ظرف چند ثانیه خاکستر کرده است، میلیونها نفر را در ویتنام بقتل رسانده و سرزمینشان را با بمباران شیمیایی برای سالها سوزانده و بیمصرف کرده است. ناتو و ائتلافهای دولتهای غربی که از عراق تا یوگسلاوی خانه و مدرسه و بیمارستان مردم را بر سرشان خراب کرده اند و نان و داروی میلیونها کودک را گروگان گرفته اند. بورژوازی و دولت اسرائیل، که اشغال میکند، تصرف میکند، کشتار میکند، محروم میکند. اینها به اردوگاههای آوارگان بمب و راکت میزنند و به کودکان دهساله پناه گرفته در آغوش پدر و در صف مدرسه شلیک میکنند. از هیروشیما و ویتنام تا گرانادا و عراق، از میدانهای تیرباران در اندونزی و شیلی تا قتلگاههای فلسطین، کارنامه و پرونده این قطب جهانی تروریسم دولتی و قدر

ظریف تری است که تا همینجا شاهد رشد سریع آن بوده ایم.

در فرمول غربی ها، علیرغم ژستهای ششول بندانه بوش، "بشریت متمدن" در برابر آفت تروریسم قرار گرفته است. آمریکا رهبر این صف مدنیت تصویر میشود. هدف خنثی کردن تروریسم و به عدالت سپردن تروریستهاست. مساله ظاهرا به مراتب از حمله به عراق و بمباران بلگراد سر راست تر است. چه کسی میتواند بر "آمریکا" در سیاست نظامی اش خرده بگیرد وقتی ۶۰۰۰ نفر از "مردمش" را با چنان قساوتی کشتند؟ چه چیز بدیهی تر اقدام نظامی دولت آمریکا برای کوبیدن این تروریسم و مصون کردن "شهروندانش"، و بلکه مردم جهان، از جنایات بعدی ای است که میتواند در راه باشد؟ برای حضور در باشگاه "بشریت متمدن" شرط قومی و نژادی و مذهبی نگذاشته اند. متقاضیان کافیست با هر رنگ و قیافه و دین و سابقه ای فقط فرم حمایت از آمریکا را پر کنند. پروپاگاندا جنگی این بار قرار نیست نژادی، قومی، مذهبی، و حتی سیاسی باشد. بحث حفظ جریان نفت، دفاع از دموکراسی در عربستان سعودی و پس دادن کویت به شیوخش نیست. اگر ارتش آمریکا بار دیگر برای تکرار آنچه پیش از این بارها کرده است زره به تن میکند، گویا برای دفاع از حق حیات است، دفاع از حق سفر، از حق منفجر نشدن

دنیا پس از ۱۱ سپتامبر

بخش اول: جنگ تروریستها

دو قطب ارتجاعی ...

انسانها در گوشه خانه و خیابانشان. جنایت ۱۱ سپتامبر، قوی ترین چهارچوب ایدئولوژیکی و تبلیغاتی تاکنونی را برای دخالتگری نظامی آمریکا و ناتو در گوشه های دور دست جهان فراهم کرده است. در این لحظه جدا کردن توده وسیع مردم در غرب از سیاست نظامی هیات حاکمه این کشورها به یک کار هرکولی آگاهگرانه نیاز دارد. این موازنه فکری ممکن است با تحولات جدیدی بسرعت دگرگون شود، اما در این لحظه تز "جدال مدنیت با تروریسم"، کنترل افکار عمومی در غرب را کاملاً در دست سیاستمداران و مدیای غربی گذاشته است.

در قطب مقابل نیز چهارچوب نظری پیچیده و نسبتاً موثری در دفاع از اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی در حال شکل گیری است. کمتر کسی بخود جرات میدهد از بخون کشیده شدن هزاران نفر در این جنایت آشکار دفاع کند. حتی جانوران حاکم بر ایران و افغانستان ناگزیرند کلامشان را تعدیل کنند. دفاع آشکار از اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی پرچم تبلیغاتی این قطب نخواهد بود. طرف اسلامی در جنگ تروریستها به یک تبیین و توجیه کارساز اما قدیمی از تروریسم متکی خواهد شد که یک رکن "ضد-امپریالیسم" خرده بورژوازی در جهان سوم و بویژه در خاورمیانه بوده است. ما ۷ سال قبل، در پی موجی از آدمکشی های اسلامی در اسرائیل و مصر و الجزایر، در ستون اول نشریه انترناسیونال صراحتاً این دفاع ارتجاعی از تروریسم را افشاء و محکوم کردیم. بیفایده نیست اگر آن نوشته کوتاه را اینجا نقل کنیم:

"موجی از آدمکشی های اسلامی،

خاورمیانه و شمال آفریقا را فرا گرفته است، قربانیان این موج، عادی ترین مردم عادی اند. در مصر و الجزایر اتباع خارجی را اعم از کارگر و توریست و بازنشسته به گلوله میبندند و سر میبرند، صف کودکان دبستانی را با بمب کشتار میکنند، دختران جوانی را که از ازدواج اجباری سر باز زده باشند بخون میکشند. در تل آویو عابران بیخبر را از کودک و پیر و جوان در خیابان و اتوبوس به قتل میرسانند. و قهرمانانه، از اسرائیل تا الجزایر، به بشریت متحیر اطمینان خاطر میدهند که این "مبارزه مسلحانه" ادامه خواهد یافت.

زمانی بود که چپ سنتی و "ضد امپریالیست" خشونت های کور و تروریسم عنان گسیخته جریانات جهان سومی و ضد غربی را اگر نه به دیده تحسین، لاقلاً به دیده اغماض مینگریست. ظلمی که به ملت های محروم و خلق های تحت ستم روا داشته میشد به زعم اینان این تروریسم را بعنوان عکس العملی مشروع توجیه میکرد. تروریسم گروه های فلسطینی، جریانات مسلمان و یا ارتش جمهوریخواه ایرلند، که قربانیانشان را بطرز روزافزونی مردم بی دفاع و بی خبر غیر نظامی تشکیل میدادند، نمونه های برجسته این تروریسم "مجاز" در دوره های قبل بودند. تروریسمی که ظاهراً به ظلم های گذشته و حال پاسخ میداد، تروریسمی که ظاهراً در عکس العمل به خشونت و سیاست های ضد انسانی دولتها و

قدرتهای سرکوبگر پیدار شده بود. جالب اینجاست که دولت اسرائیل نیز در طول سالها دقیقاً با عین همین استدلال، یعنی با استناد و نسل کشی های غیر قابل توصیف فاشیسم هیتلری و جریانات ضد یهود در کشورهای مختلف علیه مردم یهود،

سرکوب خشن مردم محروم فلسطین و کشتار هرروزه جوانان فلسطینی را توجیه کرده است. این نوع استدلال، و تروریسم کوری که به استناد به آن در خاورمیانه، چه از طرف سازمان های عرب و فلسطینی و چه از طرف دولت اسرائیل، جریان یافته است، همواره از نظر کمونیس‌م و طبقه کارگر ورشکسته و محکوم بوده و هست. کوچکترین ارتباط واقعی و مشروعی میان مصائب هولناکی که در قرن اخیر بر مردم یهود رفته است با سرکوبگری ها و جنایات دولت راست افراطی در اسرائیل علیه فلسطینیان وجود نداشته و ندارد. کوچکترین ارتباط واقعی و مشروعی میان مشقاتی که مردم محروم فلسطین کشیده اند با تروریسم سازمان های منتسب به این مردم، اعم از اسلامی و غیر اسلامی، وجود نداشته و ندارد. این سوء استفاده و سرمایه ساختن جریانات و جناح های بورژوازی، اعم از دولتی و غیر دولتی، از مصائب مردم محروم است. محکوم کردن و از میدان بدر کردن این تروریسم توسط طبقه کارگر بویژه در کشورهای منطقه یک شرط حیاتی قرار گرفتن کارگر در راس مبارزه اجتماعی برای پایان دادن به این مصائب است.

موج جدید آدمکشی اسلامی، بخصوص در شمال آفریقا، دیگر ظاهراً حتی از این قبیل توجیهاات سیاسی هم بی نیاز است. یک عمامه و یک تفنگ تمام چیزی است که برای شروع این جهاد

کثیف علیه انسانیت کفایت میکند. این گانگستریسم اسلامی است و سرمنشاء آن رژیم حاکم در ایران است. تکلیف این جریان نیز در ایران یکسره خواهد شد. (م. حکمت، انترناسیونال ۱۶ نوامبر ۱۹۹۴)

با بالا گرفتن این کشمکش و بویژه با حمله محتمل ارتش آمریکا و متحدینش به افغانستان، "دفاع ضد امپریالیستی" از جریان اسلامی و حتی توجیه اقدامات تروریستی آن با استناد به جنایات و سرکوبگری های آمریکا و اسرائیل میتواند بار دیگر در میان مردم و احزاب سیاسی خاورمیانه و همینطور در میان بخشهایی از چپ رادیکال سنتی و روشنفکری جوامع غربی جا باز کند. پناهگاه عقیدتی اصلی گانگستریسم و ارتجاع اسلامی در این جنگ قدرت، نه شعارهای پوسیده و آشکارا ضد بشری مذهبی و اسلامی، بلکه این به اصطلاح "ضد امپریالیسم" ملی-مذهبی و خرده بورژوازی خواهد بود.

هیچ جنبش مردمی در برابر جنگ تروریستها نمیتواند بدون افشاء کردن و درهم شکستن این چهارچوب های عقیدتی و پروپاگاندا جنگی ریاکارانه در هر دوسوی این جدال ارتجاعی موفق شود.

جدال بر سر چیست؟

این از هر دو سو یک جنگ قدرت است. تروریسم یک واقعیت این کشمکش هست، اما این جدال، و جنگی که میرود شعله ور شود، بر سر تروریسم نیست. همه میدانند که ورود آمریکا به افغانستان و حتی دستگیری بن لادن سر سوزنی کمپین تروریستی ای را که از سوی جریان اسلامی غرب را تهدید میکند کاهش نخواهد داد و امنیت بیشتری برای ساکنین اروپا و آمریکا

دنیا پس از ۱۱ سپتامبر

بخش اول: جنگ تروریستها

دو قطب ارتجاعی ...

ببار نمی‌آورد. برعکس، حتی خطر را تشدید میکند. مساله فلسطین آن قلمرویی است که آمریکا و جنبش اسلامی مستقما با هم در رو میشوند. اما این جدال به معنی اخص کلمه بر سر حل و فصل مساله فلسطین نیز نیست. سیاست اعلام شده آمریکا، یعنی یک جنگ نظامی "وسیع، ادامه دار و همه جانبه" آشکارا بر حدت هردو مساله، مساله فلسطین و مساله تروریسم اسلامی، می افزاید. نه فقط این، بلکه جنگ داخلی احتمالی در پاکستان با عواقب بسیار زیر و روکننده در منطقه و در سطح جهانی، و بحرانهای عمیق حکومتی در کشورهای فعلا بظاهر باثبات خاورمیانه، میتواند از نتایج مقدماتی این سیاست نظامی باشد. این را خودشان بخوبی میدانند. اما برای آمریکا، مساله اصلی در این میان تثبیت و گسترش هژمونی و سلطه سیاسی و نظامی اش بر جهان بعنوان تنها ابرقدرت است. حل مساله فلسطین یا مبارزه با تروریسم اسلامی هدف این سیاست نیست. تحکیم و گسترش موقعیت جهانی آمریکا، در متن فشارها و نیز فرصتهایی که جنایت ۱۱ سپتامبر ایجاد کرده است هدف اصلی این سیاست است. برای اسلاميون نیز این یک جنگ قدرت است. نه مشقات مردم فلسطین، و نه ظلمهای تاریخی غرب به شرق، منشاء این تروریسم نیست. جریان اسلامی برای بقاء و حفظ موقعیت رو به افول خود و نهایتا برای گسترش موقعیت خود در ساختار قدرت بورژوازی در خاورمیانه تلاش میکند. تروریسم و دشمنی کور با هرچه رنگی از غرب و غربگرایی دارد سرمایه سیاسی اینها در جامعه و در میان مردمی است که آمریکا و اسرائیل را بدرست بعنوان عاملین اصلی بیحقوقی و محرومیت‌های

جنگ تروریستها میتواند آغاز یکی از خونبار ترین دوره های تاریخ معاصر باشد. تا همینجا نفس در سینه صدها میلیون انسان حبس شده است. اما این دورنما محتوم نیست. صحنه به دو سوی این جدال محدود نیست. یک نیروی سوم، یک غول خفته، وجود دارد که میتواند ورق را برگرداند. این دوره میتواند، اگر این غول بیدار شود، سر آغاز تحولات مثبت و تحقق آرمانهایی در جهان باشد که بشریت در دهه های آخر قرن بیستم دیگر از آن قطع امید کرده بود. بوش و بلر و خامنه ای، آمریکا و ناتو و اسلام سیاسی، نمیدانند که واقعا یک بشریت متمدن، یک جهان متمدن، وجود دارد که ممکن است در این میان برخیزد و در مقابل جنگ تروریستها از خود دفاع کند. علیرغم همه این تاریکی و وحشتی که در برابر ما مردم گرفته اند. قرن بیست و یکم میتواند قرن بربریت کاپیتالیستی نباشد. این روزهای تعیین کننده ای است.

رسانه ها سیمای ایدئولوژیکی و معنوی واقعی جهان را منعکس نمیکند. روایت خود را میگویند، روایت حاکم، روایت طبقه حاکم. روایتی که بدرشان میخورد. میلیتاریسم، تروریسم، راسیسم، قوم پرستی، فئاتیسم مذهبی و سوپرپرستی، در صدر اخبارند، اما در عمق ذهن اکثریت مردم دوران ما جای محکمی ندارند. یک نگاه ساده به دنیا، نشان میدهد که توده های وسیع مردم جهان از دولتها و رسانه ها چپ ترند، نودوست ترند، صلح دوست ترند، مساوات طلب ترند، آزاد ترند، آزادیخواه ترند. مردم در دو سوی این کشمکش ننگین، تمایلی به سواری دادن به سران بورژوازی ندارند. هیات حاکمه ششلول بند آمریکا فورا متوجه میشود که علیرغم یکی از عظیم

ترین جنایات تروریستی، علیرغم نمایش زنده و لحظه به لحظه از طیش افتادن یکباره قلب هزاران انسان، علیرغم ماتم و خشمی که به هرکس که وجدانش را به منفعتی نفروخته باشد دست میدهد، باز همین جامعه غربی، همین مردم هرروز مغز شویی شده، همین ها که از بام تا شام با راسیسم و بیگانه گریزی طبقه حاکمه "آموزش" میبینند، خواهان احتیاط، انصاف، عدالت و عکس العمل سنجیده میشوند. مردم خاورمیانه که چه در دنیای کثیف درون ججمه خامنه ای ها و خاتمی ها و ملامحمد عمر ها و شیوخ ریز و درشت جنبش اسلامی، و چه در استودیوهای دولوکس سی ان ان و بی بی سی امت متعصب مسلمان و اعضای "تمدن اسلامی" تصویر میشوند، دوشادوش مردم آمریکا ماتم زده میشوند و به اعتراض بلند میشوند. فهمیدن اینکه اکثریت مردم خاورمیانه، از اسلام سیاسی متنفرند، فهمیدن اینکه بخش بسیار وسیعی از مردم اروپای غربی و آمریکا از دست اجحافات دولت اسرائیل به تنگ آمده اند و با مردم محروم فلسطین سمپاتی حس میکنند، فهمیدن اینکه اکثریت این مردم خواهان لغو تحریم اقتصادی عراقند و قادرند خود را جای پدر و مادرهای دلسوخته عراقی بگذارند که کودکانشان را بیدارویی بکام مرگ میبرد، فهمیدن اینکه این توده وسیع مردم با شرف و با وجدان جهان در جنگ بوش و بن لادن، دوستان قدیمی و رقبای امروزی، با هیچیک نیستند، هوش زیادی نمیخواهد. این بشریت متمدن زیر آوار پروپاگاندا و مغزشویی و ارباب در غرب و شرق به سکوت کشیده شده، اما بروشنی میشود دید که این مزخرفات را نپذیرفته است. این یک نیروی عظیم است. میتواند به

بخش دوم: "جهان متمدن"

کجاست

بربریت محتوم نیست

دنیا پس از ۱۱ سپتامبر

بخش دوم: "جهان متمدن" کجاست

بربریت محتوم نیست ...

میدان بیاید. بخاطر آینده بشریت، باید به میدان بیاید.

تمام دشواری کار اینجاست. به میدان آوردن این نیروی عظیم. در جنگ تروریستها خطوط نبرد تعریف شده است، صفوف تفکیک شده، منابع و نیروها بسیج شده اند، این یک رویارویی نظامی و سیاسی و دیپلماتیک وسیع است، اما علیرغم همه ابهامات، چهارچوب فکری و سیاسی این جنگ برای سردمداران هر دو اردوگاه روشن است. اما در اردوی ما، در اردوی بشریتی که باید جلوی این دورنمای هولناک بایستد، همه چیز مبهم است.

در این شک نیست که صف مقاومت در برابر جنگ تروریستها هم اکنون در کشورهای مختلف وسیعاً شکل گرفته و فعال شده است. اما همانقدر که اسلامیت ها و آمریکا به یک تئوری و استراتژی روشن، به یک تبیین واحد و کارساز، نیاز دارند، این جنبش مردمی هم به یک پرچم فکری و سیاسی و یک سلسله اصول استراتژیکی کار ساز احتیاج دارد. جنبشهای سیاسی مختلف، بویژه در جناح چپ، خواهند کوشید به این مقاومت خط بدهند و رهبری آن را بدست بگیرند. سوال اینجاست که چه خطی به خود این "چپ" حاکم است.

در بخش قبل گفتیم که در کنار عقابهای هر دو قطب، میلیتاریستهای آمریکا و فاشیستهای اسلامی، دو روایت پیچیده تر و پخته تر و "محترمانه تر" نیز در دفاع از طرفین این کشمکش وجود دارد. در کنار میلیتاریسم آمریکا کسانی هستند که فرمول جنگ مدنیت با تروریسم را جار میزنند. در کنار آدمکشهای جنبش اسلامی، کسانی

بمباران بلگراد و اکنون "جنگ طولانی با تروریسم" گوشه ای از پاسخ سران سرمایه در آمریکا و اروپا به این تضادهاست. جنبش مردمی در برابر چنین اوضاعی نمیتواند یک جنبش دعوت به آرامش و "حمله به افغانستان ممنوع" باشد. آرامش و حفظ وضع موجود نه فقط عملی نیست، نه فقط تخیلی است، بلکه عادلانه نیست، آزادیخواهانه نیست، کارساز نیست. جنبش مقاومت مردمی در برابر جنگ تروریستها فقط میتواند حول پاسخهای اثباتی برای معضلات سیاسی و اقتصادی گرهی عصر ما و حول یک موضع فعال نه برای حفظ وضع موجود، بلکه برای تغییر وضع موجود، سازمان یابد. ما در قبال تمام معضلاتی که با این رویدادها به جلوی چشم آمده، مساله شمال و جنوب، مساله فلسطین، مساله عراق، مساله اسلام سیاسی، مساله افغانستان و ایران، مساله میلیتاریسم و قدر قدرتی آمریکا و ناتو در نظم نوین جهانی، مساله راسیسم، مساله قلعه اروپا و غیره دستور کار مستقل و پاسخهای مستقل خود را داشته ایم. این باید به دستور کار و پاسخهای جنبش مقاومت مردمی در برابر جنگ تروریستها تبدیل بشود. این فرق ماست با آرامش طلبان و پاسیفیستهایی که شکافها و تضادها و بی ثباتی دنیای قبل از ۱۱ سپتامبر را نمیبینند یا به آن بی تفاوتند. اگر ما قبل از همه این ماجراها دستوری برای تغییر جهان داشته ایم، مینای یک موضعگیری اصولی در شرایط حاضر نیز باید دنبال کردن همان دستور کار در این شرایط جدید باشد. ما قصد نداریم افغانستان را زیر دست باند آدمکش طالبان باقی بگذاریم، ما قصد نداریم زیر حاکمیت آمریکای دست به موشک زندگی کنیم، ما قصد نداریم اسلام سیاسی و

حکومت‌های اسلامی را در خاورمیانه تحمل کنیم، ما قصد نداریم به بی کشوری مردم فلسطین و سرکوب هرروزه شان رضایت بدهیم. ما تروریسم چه اسلامی و انتحاری و چه ارتشی و پاکونی نمیخواستیم، ما این فقر را در نیمی از جهان نمیپذیریم، ما برج و بارو گرداگرد اروپا نمیخواهیم، ما به راسیسم و قومپرستی گردن نمیگذاریم. نه جنایت ۱۱ سپتامبر و نه مجاهدات قریب الوقوع ناتو در هندوکش نباید از یک جنبش فعال برای تغییر جهان یک صف سلیم النفس و آرامش طلب بی انتقاد و بی وظیفه بسازد.

جنبش "انساندوستانه" و صلح طلبانه پاسخ شرایط امروز نیست. اما نفوذ این جنبش بویژه بر مردم عادی جامعه غربی، بدلیل خشونت گریزی و نوعدوستی و همچنین محافظه کاری خودبخودی مردم، بسیار وسیع است. چنین موضعی دخالت آمریکا در افغانستان را محکوم میکند، اما در قبال حاکمیت طالبان از خود سلب مسئولیت میکند. تحریک علیه مسلمانان و راسیسم را محکوم میکند، اما دلیلی برای اعمال فشار به اسرائیل و آمریکا به نفع مردم فلسطین نمیبیند. این موضع برای جک استرا در سفرش آرزوی موفقیت میکند تا شاید این قطب تروریسم اسلامی را آرام و رام کند، هرچند حاکمیت این گرگها بر مردم ایران را تحکیم میکند، این موضع از حقوق مدنی مردم مسلمان در کشورهای غربی دفاع میکند، اما برای رفع تنش، انتقاد به حجاب اسلامی و بیحقوقی زنان در اسلامی و محیط اسلامی را مردود می‌شمرد و مانع میشود. این موضع همه را به ترک صحنه و رها کردن اوضاع به همانصورت که قبلاً بود فرا میخواند.

دنیا پس از ۱۱ سپتامبر

بخش دوم: "جهان متمدن" کجاست

بربریت محتوم نیست ...

از سلولها و سازمانها و شبکه ها و محافل دولتی است که در یک سلسله روابط رسمی و غیر رسمی، بصورت یک جنبش زیر زمینی، با ابتکارات وسیع در سطح محلی، بهم بافته شده است. ورود به افغانستان برای غرب شروع یک کمپین نظامی و سیاسی وسیعتر است. دستگیری یا قتل بن لادن تبعاً این نتیجه را دارد که در صحنه داخلی آمریکا از فوریت اقدامات نظامی بعدی کم کند و مصداقی برای "انتقام آمریکا" باشد که میتواند فضای داخلی آمریکا را تا حمله تروریستی بعدی اسلاميون، و فقط تا آنموقع، آرام کند. اما، این قدم کوچکی در یک حرکت سیاسی و نظامی وسیع تر در خاورمیانه است که دامنه نهایی آن هنوز اعلام نشده است. در تحلیل نهایی این زورآزمایی با اسلام سیاسی است. یعنی جنبش ارتجاعی ای که غرب خود در حاشیه جوامع خاورمیانه پیدا کرد و برای مقابله با چپ در سرمایه داری های نوظهور این کشورها و فشار به بلوک شرق به جلوی صحنه کشید. این زورآزمایی میتواند محدود بماند، اما بخصوص بدلیل خصلت غیر متمرکز و افراطی اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی، به احتمال قوی به یک تعیین تکلیف بنیادی تر خواهد کشید. اسلام سیاسی بدون حمایت غرب در خاورمیانه ماندنی نیست. تا همینجا بالاگرفتن نبرد سکولاریستها و اسلاميون در پاکستان و حال آمدن پیکر نیمه جان خاتميون در ایران و اوجگیری مجدد کشمکش

اگر این جنبش بر ذهنیت و عمل مردم ناراضی غلبه پیدا کند بشریت متمدن صحنه را برای تروریستهای غربی و شرقی خالی خواهد گذاشت. اگر آینده ای بخواهد وجود داشته باشد، پیدایش یک خط مشی فعال، آزادخواهانه و پیشرو در جلوی صف مردم است. این کار کمونیستهاست. کمونیستهای نوین، کمونیستهای مارکس. این کار ماست. در بخش بعد به رئوس اصلی یک خط مشی فعال در برابر جنگ تروریستها خواهیم پرداخت. اما لازم است به اختصار به فوری ترین مساله ای که این روزها مطرح است یعنی حمله قریب الوقوع آمریکا به افغانستان اشاره ای بکنم. ۹۹ درصد مردم جهان میدانند و میتوانند بروشنی توضیح بدهند که چرا حمله نظامی آمریکا به افغانستان و حتی دستگیری و یا کشتن بن لادن، که هدف اعلام شده این عملیات است و از نظر فنی بنظر بسیار نامحتمل میرسد، نه فقط خطرات تروریسم اسلامی علیه آمریکا و انگلستان را کاهش نمیدهد، بلکه ریسک عملیات بعدی را بشدت افزایش میدهد. کاملاً مشهود است که خود دولتهای آمریکا و انگلستان به این مساله واقفند. تبیین رسمی غرب از مساله در چهارچوب تبیین های هالیوودی و جیمزباندی ای قرار میگیرد که ظاهراً اینها خوراندن آن به مردم را ساده تر و سریع تر ارزیابی میکنند. میلیونر و یا گانگستر دیوانه ای در گوشه پرتی از جهان قصد نابودی مدنیت را دارد، صدام، میلو سوچ، بن لادن، و قهرمانهای آمریکایی برای نجات بشریت عازم میشوند. اما تحلیلهای خودشان نشان میدهد که اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی یک مفر مرکزی و یک فرماندهی واحد و یک سازمان هرمی ندارد، یک حرکت بین المللی متشکل

روستا ها و زیرساختها و وسایل مادی زندگی شان باید محکوم بشود. هر نوع بند و بست میان آمریکا و پاکستان و ایران و سایر دول برای حقنه کردن یک دارو دسته دیگر بر مردم افغانستان محکوم است. اما سرنگونی طالبان توسط ارتشهای خارجی بخودی خود محکوم نیست. طالبان یک دولت مشروع در افغانستان نیست. باید سرنگون بشود. مساله بر سر دولتی است که بجای آن میشیند و تضمین آزادی و امکان عملی دخالت مردم افغانستان در تعیین نظام سیاسی این کشور.

دنیا پس از ۱۱ سپتامبر

بخش سوم:

افول اسلام سیاسی

در بیرون دو قطب تخصص ارتجاعی امروز، میلیتاریسم آمریکا و دولتهای غربی در یکسو و اردوی اسلام سیاسی و گروههای ترور اسلامی در سوی دیگر، فضای حاکم بر اکثریت انسان دوست و صلح دوست جهان یک فضای هراس و نگرانی است. فضای استیصال است. همه نگران وخیم تر شدن اوضاعند: بالا گرفتن مسابقه جنون و ترور. آوارگی و مرگ صدها هزار مردم بیگناه افغانستان، حملات شیمیایی و میکروبی در غرب، انفجار سیاسی در پاکستان، افتادن بمبهای اتمی "جیبی" و "آپ تاپ" بدست ماجراجویان سیاسی و متعصبین دینی و تبهکاران بین المللی. "جنگ جدید آمریکا" و فاز جدیدی از یک خونریزی جهانی در مقیاسی که فقط آمریکا قادر به آن بوده و هست. شعارها و اعتراضات مردم شرافتمند جهان عمدتاً معطوف به حفظ وضع موجود و رجعت به موازنه قبلی است. این صفحه ۹

دنیا پس از ۱۱ سپتامبر

بخش سوم: افول اسلام سیاسی ...

نیست تیره باشد.

لازم است این روندها و واقعیات سیاسی را از زیر آوار تبلیغات جنگی بیرون بکشیم.

در پس تبلیغات رسمی: تروریسم و اسلام سیاسی

گمان نمیکنم هیچکس، حتی در خود ارتش آمریکا، این روایت را بپذیرد که جنایت ۱۱ سپتامبر کار گروهی فئاتیک بود که از فردی بنام اسامه بن لادن در افغانستان خط میگیرند که دشمنی شخصی و کوری با آمریکا و "روش زندگی" آمریکایی و "دموکراسی" دارد. رسانه های غربی مصرند که این حرکت "کار مسلمانان" نبود، که از "تعالیم قرآن" برخاسته بود. ژورنالیستهای کهنه کار کوشش میکنند که حتی المقدور پای مساله فلسطین و اسرائیل به میان کشیده نشود. میگویند هر نوع مرتبط کردن مساله فلسطین به این حمله تروریستی به معنای اذعان به اینست که این عمل در جلب توجه غرب به وضع فلسطینیان موثر واقع شده است. در نتیجه بجای اسلام سیاسی و اسرائیل، ما را به بن لادن و افغانستان حواله میدهند. جنگ آمریکا با طالبان در افغانستان یک واقعه بسیار مهم با نتایج دیرپایی در سطح منطقه و جهان است. این جنگ قطعا بر سرنوشت اسلام سیاسی و حتی مساله فلسطین تاثیر میگذارد. اما ربطی به یافتن و مجازات عاملان ۱۱ سپتامبر ندارد و حتی احتمال اقدامات تروریستی علیه غرب

بشریتی است که امیدی به یک آینده بهتر ندارد. در بهترین حالت تقاضای آرامش میکند. از بمب و جنگ و خشونت میگریزد. بشریتی که علیرغم ظاهر خام اندیش و خام شده و مطیع روزمره اش، ظرفیتهای ضد انسانی هیولاهایی که پا به میدان این جنگ گذاشته اند، اسلام سیاسی و میلتراریسم آمریکا، را میشناسد و میخواهد به هر قیمت از فجایع بعدی اجتناب کند. در میان طیف وسیع نیروهایی که در مخالفت با این کشمکش پا به میدان گذشته اند، و از جمله در میان تنمه گروههای چپ حاشیه ای در اروپا که تا ۱۰ سپتامبر به چیزی کمتر از "انقلاب جهانی" رضایت نمیدادند، آرامش طلبی، تلاش برای ترمز گذاشتن بر روندی که در جریان است، تلاش برای حفظ وضع موجود و برگرداندن تعادلی که پیش از ۱۱ سپتامبر وجود داشت، به سیاست حاکم تبدیل شده است. پاسیفیسم خط حاکم بر جنبش مقاومت است. و این سیاستی فوق العاده زیانبار است که نه فقط مصائب و فجایع بعدی را مانع نمیشود، بلکه حتی وقوع آنها را تضمین میکند. سیاست پاسیفیستی، و خیره شدن به وجه نظامی و مسلحانه این تقابل و خشونت فیزیکی ای که میتواند بر سر جهان نازل شود، دقیقا این زیان را دارد که مردم را به یک فلج سیاسی دچار میکند. شرط جلوگیری از این مسابقه تروریستی و این موج انفجار و تخریب و کشتار جمعی که بر ایمن تدارک دیده اند دخالت توده وسیع مردم، هم در اروپا و آمریکا و هم در خاورمیانه و کشورهای به اصطلاح جهان سوم در روندهای سیاسی ای است که در پس این رویدادها قرار دارد. دخالتی بر مبنای یک دستور کار فعال و اثباتی. در چنین صورتی، افق آینده مجبور

اسلامی است. و هر سیاست فعال و پیشرو مردمی برای مقابله با تروریسم اسلامی باید از همینجا شروع کند:

(۱) حل مساله فلسطین. باید این معضل تاریخی حل بشود. مردم فلسطین باید کشور مستقل خود را داشته باشند. باید آمریکا و دولتهای غربی را ناگزیر کرد از حمایت یکجانبه خود از اسرائیل دست بردارند. باید اسرائیل را وادار کنند صلح و استقلال فلسطین را بپذیرد. حل مساله فلسطین مهم ترین رکن مقابله با اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی است و جزء اصلی یک دستور کار پیشرو و فعال در قبال اوضاع کنونی است.

(۲) غرب باید از حمایت ارتجاعی اش از دولتهای اسلامی و واپسگرا و از احزاب جنبش اسلامی در خاورمیانه دست بردارد. بدون حمایت غرب رژیم اسلامی ایران سرکار نیامد و سر کار نمیماند. بدون حمایت غرب نظامهای برده داری و شیوخ متفرقه در عربستان و امیرنشین های ریز و درشت سر کار نمیمانند. بدون حمایت غرب نه فقط طالبان، بلکه دستجات قبلی مجاهدین مسلمان، نمیتوانستند افغانستان را به صحنه یک تراژدی انسانی عظیم تبدیل کنند. همین امروز نیز در صورت قطع این حمایت سیاسی و نظامی و دیپلماتیک غرب از جنبش اسلامی، مردم منطقه بسرعت این حکومتها را بزیر میکشند. خواست سرنگونی حکومتهای اسلامی و جلوگیری از بند و بست آمریکا و دولتهای غربی با این حکومتها باید یک جزء مهم دیگر در پلانقرم ضد تروریستی هر جنبش پیشرو مردمی باشد.

(۳) محاصره اقتصادی عراق باید خاتمه یابد.

را بسیار تشدید میکند. (به این بر میگردم.) تروریسم اسلامی یک واقعیت دوران ماست. این تروریسم یک رکن اصلی استراتژی اسلام سیاسی است. اسلام سیاسی یک جنبش ارتجاعی در منطقه و اکنون در سطح جهانی است که از ظلم تاریخی اسرائیل و غرب علیه مردم عرب زبان و بطور مشخص علیه مردم فلسطین تغذیه میکند. بی کشوری مردم فلسطین و ستم دولت اسرائیل و متحدان غربی اش بر فلسطینیان یک منشاء اصلی انزجار از غرب و از آمریکا در خاورمیانه است. مهم تر از این، وجود مساله فلسطین و پشتیبانی همیشگی آمریکا و غرب از اسرائیل در برابر اعراب چه در دوران جنگ سرد و چه پس از آن، یک شکاف عظیم اقتصادی، فرهنگی و روانشناسانه میان غرب با مردم خاورمیانه ایجاد کرده است. اما اینکه اسلام سیاسی بعنوان یک جنبش امکان پیدا میکند از این نارضایتی و شکاف سرمایه بسازد و از حاشیه جوامع خاورمیانه به متن جدال بر سر قدرت سیاسی پا بگذارد، دیگر مستقیما محصول خود آمریکا و غرب است. اسلام سیاسی بعنوان جنبش تبهکارانه ای با این دامنه وسیع قدرت، مخلوق آمریکا و غرب است. این هیولا را خود اینها ساختند و بجان مردم منطقه و امروز سراسر جهان انداختند. اسلام سیاسی ابزار غرب در جنگ سرد علیه شوروی و ابزار در هم شکستن جنبشها و انقلابات چپ و کارگری در کل کشورهای منطقه بود. این ابزاری بود که پس از بن بست حکومتهای ناسیونالیستی در خاورمیانه برای جلوگیری از قدرتگیری چپ به میدان آوردند. مساله فلسطین و وجود حکومتهای اسلامی در خاورمیانه ارکان تروریسم

دنیا پس از ۱۱ سپتامبر

بخش سوم: افول اسلام سیاسی ...

های تعیین تکلیف با اسلام سیاسی است، افول و سرنگونی اسلام سیاسی هم اکنون آغاز شده است.

در بخش بعد:

* جنگ آمریکا در منطقه، که اکنون از افغانستان شروع شده است، جنگی علیه تروریسم نیست، زیرا نه فقط به هیچیک از ملزومات مبارزه با تروریسم اسلامی که فوقاً شمرده پاسخ نمیدهد بلکه حتی بر بخشی از خود جریان اسلامی تکیه میکند. با اینحال بنظر من آمریکا وارد جدال با اسلام سیاسی شده است. این یک جنگ قدرت است. این کشمکش منطقیاً به تضعیف اسلام سیاسی منجر میشود. اما هدف غرب حذف اسلام سیاسی نیست، بلکه تضعیف آن، مطیع کردن آن و ایجاد یک تجدید آرایش در صفوف آن برای ساختن یک نقطه تعادل جدید است. جنگ در افغانستان بر سر تجدید تعریف رابطه غرب با اسلام سیاسی است. ما باید این چهارچوب و این سازش جدید را بشکنیم و سیاست مستقل خود را برای خلاصی منطقه از این نیروی ارتجاعی را در این شرایط جدید فعالانه تر دنبال کنیم.

* موضع پاسیفیستی، این کشمکش جدید میان غرب با اسلام سیاسی را نمیبیند، اهمیت آن را چه برای مردمی که قربانی این جنبش ارتجاعی بوده اند و چه در سیر تحولات سیاسی آتی جهان برسمیت نمیشناسد و خود را نسبت به آن بی وظیفه میداند. باید نقد این

مشقات مردم عراق در اذهان مردم منطقه به یک مساله فلسطین دوم تبدیل شده است. سند زنده تروریسم آمریکایی و غربی در خاورمیانه. این محاصره اقتصادی بعلاوه بر عمر حکومت ارتجاعی عراق افزوده است و مردم محروم عراق را از صحنه مبارزه سیاسی به یک جنگ هر روزه برای بقای فیزیکی عقب رانده است. مبارزه برای لغو محاصره اقتصادی عراق یک رکن دیگر پلاتفرم پیشرو علیه تروریسم اسلامی است.

۴) باید فعالانه به دفاع از سکولاریسم در کشورهای مسلمان نشین و در محیطهای اجتماعی اسلامی و اسلام زده در خود کشورهای غربی برخاست. تفکر عقب مانده نسبیست فرهنگی و کوتاهی در دفاع از حقوق مدنی و انسانی مردم و بویژه زنان در این کشورها و محیطها، دست اسلام سیاسی را برای ارباب مردم و تحریک جوانان باز گذاشته است. باید جهانشمولی حقوق بشر و حقوق مدنی انسانها اصل قرار بگیرد و هر نوع سازش با دین و حاکمیت ارتجاعی دین به زیان حقوق بشر محکوم شود.

تروریسم اسلامی یک واقعیت است. تروریسم کار مسلمانها نیست، اما سیاست رسمی یک جنبش اسلامی هست. این یک جنبش توخالی و ساخته دست غرب در متن جنگ سرد و در جدال آنتی کمونیستی با کارگران و آزادیخواهان خاورمیانه است. این جنبش سست و ضعیف است. نفوذ سیاسی و معنوی جدی ای در کشورهای بزرگتر در منطقه ندارد. از واقعیات اجتماعی منطقه عقب است. بدون حمایت غرب، اسلام سیاسی از سوسیالیسم و سکولاریسم در منطقه شکست میخورد. در ایران، که نظیر فلسطین، یکی از مهم ترین عرصه

موضع آرامش طلبانه و محافظه کارانه را بدون جنبش مقاومت مردمی علیه ترور و میلیتاریسم برد.

* بدلیل ابعاد و جوانب جهانی و تاریخی این کشمکش، مشخصات ایدئولوژیکی و روحی مردم جهان امروز بویژه در غرب بسیار با دوران حمله به عراق و حتی دوران حمله به یوگسلاوی متفاوت است. با روی آوری وسیعتر مردم به سیاست و مبارزه مدنی، میلیتاریسم آمریکا از این کشمکش از نظر سیاسی ضعیف تر بیرون خواهد آمد. کشمکش جاری، که خود بر سر گوشه هایی از نظم نوین جهانی پس از سقوط شوروی است، میتواند در صورت دخالت عنصر پیشرو، کل این مبحث و نفس مساله ابرقدرتی و قلدری نظامی آمریکا را در سطح اجتماعی به نقد بکشد. و این از نقطه نظر امر آزادی و برابری در یک مقیاس جهانی مبحثی به مراتب مهم تر از سرنوشت اسلام سیاسی است.

دنیا پس از ۱۱ سپتامبر

بخش چهارم:

پس از افغانستان

افغانستان: جنگ یا تروریسم

هوایی؟

در افغانستان جنگی در جریان نیست. منطقاً جنگ حداقل به دو طرف نیاز دارد. آنچه فعلاً در جریان است، بمباران افغانستان توسط آمریکا است. در این تاکتیک نویافته تک ابر قدرت جهان و کلانتر خود گمارده بین المللی، ترور و ارباب در یک مقیاس میلیونی رسماً جای جنگ نشسته است. پس از ویتنام، دیگر قرار شده است جامعه آمریکا

شاهد بازگشت کیسه های حاوی جثه سربازان اعزامی به جبهه های دوردست نباشد. و بهای این را اکنون باید غیر نظامیان در آن کشوری بپردازند که از بخت بد در تزه های دکنتر استرنج لاهای شورای امنیت ملی و وزارت خارجه آمریکا عجالتاً پایگاه و مامن دشمن شریر آمریکا و رهبر جدید "امپراطوری شر" تعریف شده است. تلفاتی که ارتش آمریکا نمیدهد را صد باره از مردم غیر نظامی بیخبری میگیرند که در یک کشور معمولاً فقیر و حاشیه ای جهان دارند بزور ناشان را در میاورند. یک روز قرعه بنام مردم عراق میخورد، یک روز یوگسلاوی، یک روز لیبی و یک روز افغانستان. در تاریکی شب از ارتفاعات چند ده هزار متری و از کشتی ها و زیردریایی ها در پس امواج اقیانوسهای دور، دهها هزار تن بمب و موشک بر شهرهای مردم میریزند. با افتخار اعلام میکنند که کشور مقابل را "با بمب به عصر حجر برمیگردانیم"، با اینحال مصرند که بمبهای "تیزهوش" آمریکایی فقط به گناهکاران اصابت میکند. هدف ارباب حاکم کردن ترس، ترس از مرگ، از آوارگی، از انهدام هر نشانی از مدنیت، تا جایی که جامعه فلج شود. مقاومت غیر ممکن شود. ارتش زمینی آمریکا، اکنون فقط یک سگ شکاری است که باید پس از ختم تیراندازی ها و فروکش کردن گرد و خاک ها و همههمه ها برود و شکار بیجان را بیاورد.

اعلام جنگ هیچکس، حتی آمریکا و غرب، به طالبان را نمیتوان محکوم کرد. طالبان باید برود و نهایتاً باید با قهر و با عمل نظامی برود. دشمنی غرب با طالبان به دوستی تاکتونی شان ترجیح دارد.

دنیا پس از ۱۱ سپتامبر

بخش چهارم: پس از افغانستان

افغانستان: جنگ یا تروریسم هوایی؟ ...

کسی جلوی برج‌پدیده شدن بساط آدمکشهایی که خود غرب سر کار آورده است را نمی‌گیرد. اما میان جنگ و ترور تفاوت هست. اعمال آمریکا و انگلستان در افغانستان تروریستی است. بمباران شهرها و مناطق مسکونی افغانستان باید محکوم و متوقف بشود. اساطیر بی سر و ته پیرامون توان نظامی طالبان و تاریخ به زانو در آمدن ابرقدرتها در افغانستان به تداوم این شیوه تروریستی خدمت میکند. مجاهدین افغان در جنگ با شوروی نیروی جلوی صحنه آمریکا و غرب بودند. طالبان یک باند گانگستری جنایت و تولید و توزیع مواد مخدر است که خود غرب به کمک پاکستان و عربستان ساخته است. میتوانند کلیدش را خاموش کنند و چند هفته ای برچندندش. اما تروریسم هوایی امن تر است، چشمگیر تر است، برای مردم ناخوشنود جهان عبرت آموز تر است، ابرقدرتانه تر است. جلوی این شیوه ضد انسانی باید ایستاد.

از طالبان تا اسلام سیاسی

عملیات آمریکا و انگلستان در افغانستان، حتی اگر به سقوط طالبان و مرگ بن لادن منجر شود، نه فقط تهدید تروریسم اسلامی علیه غرب را کاهش نمیدهد، بلکه بر ابعاد این تروریسم می‌افزاید. این را سران دول غربی میدانند و رسماً در مورد آن به اهالی غرب هشدار میدهند. اما انتخاب افغانستان بعنوان اولین صحنه و میدان "تلافی" آمریکا در برابر جنایت ۱۱ سپتامبر، برای آنها دو خاصیت اساسی دارد:

اولاً، حتی اگر بپذیرند که تروریسم اسلامی و نفرت ضد غربی‌ای که این تروریسم از آن تغذیه میکند، یک

تنها میدان ممکن برای "انتقام آمریکا" در ابعاد نظامی وسیع و مهیبی است که هیات حاکمه این کشور وعده میدهد. بیرون افغانستان چنین هدف نظامی قابل تعریف و قابل تعرضی وجود ندارد. و تازه اینجا هم سران غرب از نبود ساختمانهای به اندازه کافی مرتفع و پلهای به اندازه کافی بزرگ برای نابود کردن شکوه میکنند.

ثانیاً، همانطور که در بخش قبل گفتم، آنچه در پس کشمکش با طالبان و بن لادن در افغانستان قرار است تعیین تکلیف شود، رابطه و تناسب قوای آمریکا و غرب با اسلام سیاسی است. "جنگ طولانی علیه تروریسم" اسم رمز یک زورآزمایی با اسلام سیاسی است. یک جنگ قدرت که از نظر آمریکا باید برای تعریف مشخصات پابرجاتر یک نظم نوین جهانی پس از سقوط شوروی دیر یا زود انجام بشود. اسلام سیاسی، یک محصول فرعی جنگ سرد، پس از سقوط شوروی بعنوان یک کمپ بورژوازی مدعی قدرت در کشورهای خاورمیانه و در محیطهای "اسلامی" در خود جوامع غربی قد علم کرده است. این جریان در بخشی از جهان و در کشورهای فوق العاده مهمی نظیر ایران و پاکستان، یا رسماً در قدرت است و یا اهرم های سیاسی زیادی دارد. یک گوشه جدال بر سر آینده فلسطین و اسرائیل است. در جمهوری های پیشین شوروی، در یک قدمی زردخانه های اتمی، موش میدواند. در خود غرب، به لطف پول عربستان و سوبسید دولتی و ایدئولوژی منحنی نسبیت فرهنگی، جوانان در محیطهای اسلام زده را کرور کرور عضو میگیرد. از نظر غرب این اسلام سیاسی دیگر جریان دست نشانده و عروسکی ای نیست که قرار بود در محاصره شوروی نقش

داشته باشد، جلوی قدرت چپ در انقلاب ضد سلطنتی ایران را بگیرد و برای عرفات و ناسیونالیسم عرب مزاحمت درست کند. اکنون این پدیده داعیه های بیشتری دارد. از زیر سایه غرب بیرون آمده است. و در ۱۱ سپتامبر، از نظر آمریکا، اسلام سیاسی یک گام زیادی برداشت. حمله تروریستی در این ابعاد در قلب آمریکا، کلید این زورآزمایی اجتناب ناپذیر را زد. این رویدادها در اساس دقایق و مرحله ای از یک جنگ قدرت میان آمریکا و غرب با اسلام سیاسی است. از نظر آمریکا این نبردی است با دولتهای اسلامی، احزاب اسلامی و کل جنبش اسلام سیاسی. طالبان، ضعیف ترین و ضربه پذیرترین و پوک ترین نماد قدرت اسلام سیاسی در خاورمیانه و لاجرم از نظر آمریکا مناسب ترین نقطه ورود به این جنگ قدرت همه جانبه است. پیروزی آمریکا در افغانستان از نظر نظامی و عملی، دست به بنیادهای قدرت اسلام سیاسی نمیزند. این را میدانند. کانونهای اصلی قدرت در درجه اول در ایران، عربستان، و در سازمانهای اسلامی در مصر و لبنان و فلسطین است. اما این جنگ قدرت است، جنگ مرگ و زندگی نیست. افغانستان تنها میدانی است که بطور واقعی، لاقلاً در چهارچوب کنونی جهان، یک تقابل نظامی میان آمریکا و اسلام سیاسی ممکن است. تنها میدانی است که "جنگ طولانی علیه تروریسم" میتواند با یک اقدام نظامی چشمگیر و زودفرجام آغاز شود بی آنکه همه چیز بیکباره بهم بریزد.

این کشمکشی سیاسی است

"جنگ طولانی با تروریسم"، یعنی جنگ قدرت آمریکا با اسلام سیاسی،

دنیا پس از ۱۱ سپتامبر

بخش چهارم: پس از افغانستان

افغانستان: جنگ یا تروریسم هوایی؟ ...

پس از افغانستان ماہیتا کشمکش سیاسی خواهد بود، حای اگر طرفین در مقاطعی دست به اقدامات نظامی موضعی و عملیات تروریستی علیہ یکدیگر بزنند. هدف این جنگ از جانب آمریکا حذف اسلام سیاسی نیست. برخلاف احسنت گویی های تبلیغی دوم خردادی ها این جناب خاتمی و سیاست مدبرانه اش نبود کہ "ایران را از بمباران نجات داد". حمله به ایران و چنین بمبارانی اساسا در دستور غرب نیست. این تصور کہ پس از افغانستان آمریکا یکی پس از دیگری با کشورهایی کہ زمانی تروریست خوانده است وارد جنگ میشود فوق العاده سطحی است. هدف غرب در این زورآزمایی نہ نابودی اسلام سیاسی و یا حتی لزوما سرنگونی دول اسلامی، بلکه قبولاندن ہژمونی سیاسی اش بہ جنبش اسلامی و تعیین مقررات بازی است. از نظر آمریکا این جنبش باید حدود خود را بشناسد. باید قلمرو عملیاتی خودش را بہ منطقہ محدود کند، مکان خویش و جایگاہ ویژه آمریکا را بفہمد. نہ فقط دولتهای اسلامی میتوانند سر کار باشند، بلکہ حتی تروریسم ہم مجاز است، مشروط بر اینکہ قربانی این تروریسم کمونیستہا و چیہا در ایران و افغانستان و پاکستان و ترکیہ باشند. اما حمله در خاک خود آمریکا دیگر غلط زایدی است. آمریکا میخواید این درس و این موازنہ را بہ خاورمیانہ ببرد.

این یک جنگ قدرت است و نہ یک کشمکش بر سر اسلام، لیبرالیسم، دموکراسی غربی، آزادی، مدنیت، امنیت یا تروریسم. این نبردی است میان ابر قدرت آمریکا با یک جنبش سیاسی مدعی قدرت در خاورمیانہ، با یک دامنه عمل جهانی، برای تعریف

شکل دادہ اند. جدال غرب با اسلام سیاسی، با ہمہ اهمیتی کہ دارد، نیروی محرکہ و موتور پیشبرندہ تاریخ در این جوامع نیست، برعکس، خود در متن این تاریخ قرار میگیرد و معنی میشود. جدال بر سر تعیین نظم نوین جهانی بازیگران مهم تری دارد. طبقات اجتماعی و جنبشهای سیاسی آنها چه در غرب و چه در خاورمیانہ، بر سر آیندہ سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جهان صقبندی کردہ اند. این جنبشہا هستند کہ مستقل از خواست سران و سیاستمداران غربی و زعمای اسلام سیاسی، جہت نہایی این روندا را تعیین خواهند کرد.

بطور مشخص، تا آنجا کہ بہ خاورمیانہ مربوط میشود، حتی اگر غرب خواهان عقب نشینی جزئی اسلام سیاسی و تعریف مبانی یک ہمزیستی جدید با آن باشد، جنبشهای سوسیالیستی و آزدیخواہانہ و سکولاریستی در منطقہ در این شرایط جدید

مستقل از طرحهای غرب بہ جلوی صحنہ میآیند. برای مثال بنظر من اسلام سیاسی در ایران سرنگون میشود، نہ از آن رو کہ غرب در این رویارویی اخیر چنین تمایل یا جہتی دارد، بلکہ از آنجا کہ در متن و بہ موازات این کشمکش جدید مردم ایران و در راس آنها کمونیسٹ کارگری حکومت اسلامی را بزیر میسکند. شکست جمهوری اسلامی بزگترین ضربه بر پیکر اسلام سیاسی خواهد بود. اگر حل مسالہ فلسطین شرط از بین رفتن زمینہ های سیاسی و فکری و فرهنگی رشد اسلام سیاسی در خاورمیانہ و در سطح جهانی است، شکست جمهوری اسلامی شرط در ہم کوبیدہ شدن آن بعنوان یک جنبش مدعی قدرت در خاورمیانہ است. بدون جمهوری اسلامی ایران، اسلام سیاسی در مقیاس خاورمیانہ بہ یک جریان اپوزیسیون بی افق و بی آیندہ تبدیل میشود.

منصور حکمت را بخوانید!

<http://hekmat.public-archive.net>

www.hekmat.com

نشریہ

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

سر دبیر: سیاوش دانشور

[e.mail: siavash_d@yahoo.com](mailto:siavash_d@yahoo.com)

منشور کمونیست

جمعه ها

منتشر میشود!

اگر برای کمونیست مقاله میفرستید:

سر دبیر در انتشار ورد و تلخیص مقالات آزاد است. کمونیست تنها مقالاتی را منتشر میکند کہ برای این نشریہ تهیه شدند. مطالب باید حداکثر تا ظہر پنجشنبه دریافت شدہ باشند.

آمریکا تاریخ را نمیسازد اما غرب آیندہ این روند را تعیین نمیکند. سیاست کنونی و اقدامات آمریکا چهارچوبهای سیاسی موجود در خاورمیانہ را خواه ناخواہ بہم میریزد، اما مناسبات آلترناتیوی کہ شکل خواهد گرفت را نیروهای دیگری تعیین خواهند کرد. در این شک نیست کہ رویارویی غرب با اسلام سیاسی بہ تضعیف جنبش اسلامی و احزاب و دولتهای این جنبش منجر میشود. اما این کشمکش در یک صحنہ خالی صورت نمیگیرد. خاورمیانہ، همچنان کہ خود غرب، صحنہ جدال جنبشهای اجتماعی ای است کہ مقدم بر این کشمکش بورژوازی غرب با اسلام سیاسی وجود داشته اند و روند سیاسی در جوامع مختلف را